



## دگرگونی قدرت و سیاست در خاورمیانه

پیش بینی کامل رویدادها و پیشامدهای آینده مناطق جغرافیایی به دلیل پیچیدگی نظام در حال تغییر جهانی امری محال است، اما براساس پیش بینی های احتمالی، آینده خاورمیانه در دهه نخست سال ۲۰۰۰ را می توان براساس اهمیت مسایل ذیل مدنظر قرار داد. مهمترین مسایل بحث برانگیز فعلی در خاورمیانه عبارتند از مذاکرات صلح سوریه با اسرائیل، همکاری استراتژیک ایران با عربستان سعودی، رابطه نظامی ترکیه و اسرائیل، گسترش ناتو به شرق و تأثیر آن بر امنیت خاورمیانه نقش روسیه و اروپا در منطقه در برابر نفوذ امریکا، آینده نقش مداخله گرایانه و حضور نظامی امریکا در خاورمیانه، آینده عراق و تعیین سیاستهای مناسب برای اعمال فشار بر رژیم صدام حسین برای تغییر رفتار سیاست خارجی عراق، رابطه کشورهای غنی و فقیر در منطقه و ضرورت کمک های خارجی، مساله خلع سلاح هسته ای اسرائیل و پیامدهای شکست بازدارندگی هسته ای و رژیم عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی، آینده مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر در خاورمیانه، نقش سازمان ملل در حفظ صلح منطقه ای، پیامدهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افزایش جمعیت جوان و روند کاهش درآمد ملی سرانه در منطقه، همکاری منطقه ای برای روبارویی با کمبود آب و مشکلات محیط زیستی، افزایش تقاضای عمومی برای آزاد سازی سیاسی و جمهوریخواهی.

برخی از پژوهشگران در آینده نگری مسایل خاورمیانه به سه نکته اشاره کرده اند: ۱-

آغاز فرآیند کاهش ارزش استراتژیک خاورمیانه از دیدگاه امنیت بین‌المللی بر اثر پایان جنگ سرد؛ ۲- زوال روزافزون نوع رژیم استوار بر الگوی ملی‌گرا و سکولار جمال عبدالناصر در جهان عرب؛ ۳- جایگزینی اختلاف اعراب و اسرائیل با بحث بر سر هویت ملی به عنوان مهمترین مسأله منطقه‌ای در جهان عرب. در اینجا شرح مختصر این عوامل که احتمال دارد در بلندمدت باعث تقویت جنبش گسترده و قدرتمند بینادگرایی در جهان اسلام شوند، ارائه می‌شود:

۱- آغاز فرآیند کاهش ارزش استراتژیک خاورمیانه از دیدگاه امنیت بین‌المللی بر اثر پایان جنگ سرد: در پنجاه سال گذشته در تحلیلهای مسایل خاورمیانه متغیرهای «جنگ سرد» و «روابط اعراب و اسرائیل» بسیار با اهمیت تلقی می‌شدند. در آغاز دوران جنگ سرد، استراتژی غرب برای مهار کمونیسم بر ایجاد کمربندی در اطراف بلوک شرق از اروپای شرقی و یونان گرفته تا ترکیه و ایران تأکید داشت. دیری نپایید که اتحاد جماهیر شوروی نیز در صدد برآمد تا با افزایش نفوذش در عراق و سوریه دایره‌ای در اطراف این کمربند غربی بوجود آورد. واکنش غرب هم برقراری روابط مستحکمتر با اردن، اسرائیل و شبه جزیره عربی بود. پایان جنگ سرد باید نقطه عطفی در تاریخ خاورمیانه بشمار آید، زیرا به کاهش اهمیت استراتژیک این منطقه در نظام جهانی منجر شده است. روسیه بیشتر نگران حفظ قدرتش در مناطق پیرامونی «خارج نزدیک» خود بوده، و توانایی لازم را برای اجرای سیاستهای گسترش طلبانه در سرزمینهای دورتر در اختیار ندارد. کندتر شدن آهنگ رقابت قدرتهای بزرگ در خاورمیانه به معنای شانس بیشتر برای برقراری صلح در منطقه است. سرنوشت خاورمیانه در آینده نزدیک برای مردم آن از سایر جهانیان از اهمیت بیشتری برخوردار است.

۲- زوال روزافزون نوع رژیم استوار بر الگوی ملی‌گرا و سکولار جمال عبدالناصر: ناصریسم به عنوان پویاترین جنبش در جهان عرب در پی جنگ جهانی دوم معرفی شده است. امروزه بسیاری از رژیمهای عربی غیر سلطنتی به نوعی از الگوی ناصر پیروی می‌کنند. در حالی که ناصر و اندیشه سیاسی پان-عربیسم وی مدت‌هاست که در مصر دوران خود را سپری کرده، اما رژیمهایی وجود دارند که به تقلید از ناصریسم ادامه داده‌اند. در آغاز قرن بیست

ویکم شاهد زوال قدرت این دولتها (به طور مثال در عراق و لیبی) هستیم. ناصر با سرنگونی حکومت پادشاهی ملک فاروق در مصر در ۱۹۵۲، رژیم نظامی سکولاری را برپا ساخت. الگوی ناصر از رژیم نظامی مصطفی کمال آتاتورک که دولت عثمانی را شکست داد، الهام گرفته بود. آتاتورک نیروهای نظامی را به عنوان یک عنصر منسجم تر، نوگراتر و پیشرفته تر از سایر طبقات اجتماعی ترکیه برای موفقیت جنبش انقلابی جمهوریخواه در کشورش بکار برد. الگوی رژیم جمهوری، سکولار و ضد روحانیت آتاتورکی استوار بر پایه احساسات ملی گرایانه به ترکیه محدود نشد. پهلوی اول در ایران از این الگوی آتاتورکی بهره گرفت. ناصر نیز آگاهانه یا ناخواسته از این الگو برای تشکیل جمهوری سکولار تبعیت کرد، اما ناصریسم بر خلاف الگوهای حکومتی پهلوی یا آتاتورک به طور آشکار ضد روحانیت نبود. ایده پان-عربیسم، که در سراسر جهان عرب محبوبیت پیدا کرد، پایه اصلی اندیشه سیاسی ناصر را تشکیل می دهد. شناخت هویت واحد ملت عرب در قلب نقشه وی برای ایجاد یک ایالات متحده عربی متعهد به رستاخیز ملی اعراب قرار داشت. رژیمهای نظامی یکی پس از دیگری به جای رژیمهای پادشاهی در سوریه، عراق، لیبی و سایر نقاط خاورمیانه به قدرت رسیدند. ناصریسم نه تنها به گونه های ملی مختلفی رواج یافت، بلکه منجر به ایجاد جنبشهای سکولار، انقلابی، ضد اسرائیلی و طرفدار فلسطین شد. این جنبش ها تهدیدی برای اسرائیل و برای حکومتهای سنتی شبه جزیره عربی بشمار می آمدند. مبارزه ای سخت بین حکومتهای پادشاهی محافظه کار اسلامی و رژیمهای ناصریستی تندرو آغاز شد. بحران نفت ۱۹۷۳ و افزایش خارق العاده درآمدهای نفتی کشورهای اوپک توازن قدرت را به نفع رژیمهای سلطنتی تغییر داد. قدرت مالی به این دولتها اجازه داد تا قدرت سیاسی خود را نیز تثبیت کرده، و دشمنان جمهوریخواه خود را تضعیف کنند. تصمیم انور سادات برای صلح با اسرائیل موضع انقلابیون سکولار را ضعیف تر کرد. برعکس انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ اندیشه ایجاد جمهوری اسلامی با ترکیبی از قوانین اسلامی و سنت جمهوریت اروپایی توجه بسیاری از طرفداران دگرگونی توزیع قدرت و سیاست در جهان عرب را به خود جلب کرد. ناصر به ضرورت انتخاب بین یکی از دو راه جمهوریت سکولار و یا حکومت پادشاهی سنتی اسلامی اشاره کرد. ناصریسم به

موفقیت‌ها و شکست‌هایی انجامید. رژیم‌های نظامی گرا در عراق، سوریه، لیبی و مصر که در رسیدن به هدف توسعه و رفاه مردم ناکام مانده‌اند، به جای پیشبرد اتحاد عرب ابزاری برای حکمرانی شخصی افرادی مانند صدام حسین، معمر قذافی، و حافظ اسد بوده‌اند. مهمترین شکست آشکار این رژیم‌های ناتوانی آنان برای نابودی اسرائیل و بازگرداندن فلسطینی‌ها به خانه و کاشانه خود بوده است. امروزه مشاهده می‌شود که رژیم‌های ناصریستی مانند سوریه آماده صلح با اسرائیل می‌باشند، و نمی‌توان انتظار داشت که به جنبش‌های انقلابی جمهوریخواه یا اسلام‌گرا کمکی کنند.

جنبش جمهوریت اسلامی الهام گرفته از الگوی ایران و از سنت بومی مذهبی جهان عرب به عنوان آلترناتیوی در برابر ناصریسم مطرح شده است. این جنبش با جنبش‌های تندروی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی از لحاظ اجتماعی و ایدئولوژیکی تفاوت دارد، و به مراتب قدرتمندتر از جنبش‌های قدیمی‌تر می‌باشد. دلیل این امر آن است که این جنبش از عناصر مخالف حکومت‌های سنتی در دانشگاه‌ها و در بین جوانان، و از احساسات سنت‌گرای طبقات تجار و کشاورزان، و از احساسات ناتوانی بخش‌های گسترده‌ای از جامعه بهره می‌گیرد. حکومت‌های ناصریستی در سرکوب اصول‌گرایانه اسلامی (مانند سرکوب اخوان المسلمین در مصر) برای رفع تهدید کوتاه مدت برای امنیت رژیم تا حدی موفق بوده‌اند. سه رویداد در دهه آینده احتمالاً به افزایش قدرت اسلام‌گرایان منجر می‌شوند. نخست این که رهبران کشورهای مهم عربی به سن کهولت رسیده و آینده‌ای نه چندان دور از صحنه سیاسی برکنار خواهند شد. بیماری حافظ اسد که از ۲۲ فوریه ۱۹۷۱ در صدر رژیمی نظامی قرار دارد، واقعیتی انکارناپذیر است. حسنی مبارک مدتی بیش از حد طولانی در رژیم جمهوری مصر از ۱۴ اکتبر ۱۹۸۱ پس از ترور انور سادات در موضع قدرت قرار داشته است. معمر قذافی از سپتامبر ۱۹۶۹ یعنی بیش از سی سال زمام امور لیبی را در اختیار خود دارد. مردم عراق دیگر تاب تحمل رژیم اقتدارگرای صدام حسین، رییس جمهوری بدون رقیب خود را که از ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹ تاکنون ملتش را در جنگ‌های بیهوده با همسایگانش درگیر کرده، ندارند. بسیاری از این رهبران تا پایان این دهه ناگزیر خواهند شد جای خود را به چهره‌های جدیدی واگذار

نمایند. بنابر این دومین رویداد این است که در بسیاری از کشورهای عربی مسأله انتخاب جانشین رهبر نامشخص باقی مانده است. احتمال بی ثباتی سیاسی بر اثر کودتا و ضد کودتا در بین طبقه حاکمه بسیار زیاد است. حکومت‌های پادشاهی عرب (مانند عربستان سعودی) درگیر مسأله حساس برگزیدن جانشین رهبر کشور خواهند بود. در شرایط بحرانی تعیین جانشین، فعالیت‌های جنبش تندروی وهابی (که یکی از طرفدارانش اوسامه بن لادن است) می‌تواند به ناآرامی‌های گسترده بیانجامد. در این میان نکته فراموش شده محدودیت قدرت اسرائیل است، و حتی با همکاری ترکیه نیز اسرائیل قادر به جلوگیری از بی ثباتی گسترده در جهان عرب نخواهد بود. در چنین موقعیتی، رابطه ایران با سایر بازیگران منطقه‌ای سرنوشت ساز خواهد بود. افزایش همکاری دوجانبه ایران و عربستان سعودی امکان محدودسازی نفوذ آمریکا در منطقه و ایجاد یک نظام مؤثر امنیت منطقه‌ای را میسر خواهد ساخت. تا زمانی که ماهیت سیاست‌های خارجی ایران تنش زداینده، سازنده، و میانه رو باقی بماند، رژیم‌های عربی منطقه به همکاری بیشتر با ایران ادامه خواهند داد. بقای جمهوری اسلامی در ایران به عنوان نشانه‌ای از جمهوریت اسلامی به گسترش جنبش‌های اسلامگرای جمهوریخواه در منطقه کمک خواهد کرد. تا دهه آینده، آخرین نشانه‌های جنبش ناصریم ناپدید خواهد شد، و به جای آن جهان عرب با تجربه‌های جالبی از جمهوریخواهی اسلامی تاریخ نویسی را آغاز خواهد کرد. البته در کشوری مانند مصر این تجربه دشوارتر خواهد بود، اما در کشورهایی که نهادهای سیاسی اعتبار خود را از دست داده‌اند، ریشه‌گیری عمیق سنت‌ها سهل‌تر خواهد بود.

۳- جایگزینی اختلاف اعراب و اسرائیل با بحث بر سر هویت ملی به عنوان مهمترین مسأله منطقه‌ای در جهان عرب؛ مشکل بحران هویت تنها مختص جهان عرب و کشورهای اسلامی نبوده، بلکه اسرائیل نیز با چنین بحرانی حتی به مراتب شدیدتر روبرو شده است. پس از گذشت نیم قرن، اسرائیل هنوز نتوانسته هویت ملی خود را به درستی تعیین کند. آیا اسرائیل یک جمهوری سکولار است که به قوم یهود تعلق دارد یا یک دولت یهودی تحت قوانین مذهبی یهودیان است؟ تلاش برای جستجوی یک پاسخ مناسب هم پسند برای این

پرسش احتمال دارد که جامعه اسرائیلی را به بی ثباتی متزلزل کننده ای بکشاند، همان طور که تقویت جنبش جمهوریخواهی اسلامی احتمال دارد که به ناسامانی کشورهای عربی پادشاهی یا ناصریستی بیانجامد.

بنا به ادعای آینده نگران سه عامل تعیین کننده سرنوشت خاورمیانه عبارتند از دگرگونی در رهبریت کشورهای مهم عربی، ناسامانی ایجاد شده بر اثر تلاشهایی برای یافتن جانشینان مناسبی برای رهبران قدیمی در این کشورها، و نقش ایران. سیاست مهار دو جانبه علیه ایران و عراق معنایش را از دست داده، و دولت جدید امریکا آن را کنار خواهد گذارد. در مجموع، اهمیت این منطقه در محاسبات منافع استراتژیک آمریکا کم رنگ تر خواهد شد. قدرتهای بزرگ به طور موقت از خاورمیانه فاصله گرفته، و نیروهای بومی در شکل گیری تاریخ منطقه نقش برتری ایفا خواهند کرد. در دهه ای که در پیش روی داریم روح و قلب ملل عرب و غیر عرب خاورمیانه درگیر خواهد بود، زیرا نیروهای داخلی به جای قدرتهای برون - منطقه ای تهدید عمده برای امنیت ملی و منطقه ای خواهند بود.

سعیده لطفیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی